



# THESSIS

#11

شور تاسیس در هوای انقلاب  
چه با حجاب چه... پیش به سوی...

× صالح نجفی ×

تاز  
یازدهم



شور تأسیس در هوای انقلاب  
چه باحجاب چه... پیش به سوی...

صالح نجفی

پیش‌پرده: کرونای بی‌حجابی

ششم فروردین. عضو مجلس خبرگان رهبری: «هدف دشمنان از بی‌حجابی زنان نابود کردن استقلال زن ایرانی است، چراکه زن بی‌حجاب، زن مستقل و آزاده نخواهد بود و زنی خواهد بود که در بند شهوت دیگران و ارضای آنان است... ما اجازه نخواهیم داد بی‌حجابی در جامعه اسلامی رواج پیدا کند... رواج بی‌حجابی یعنی فساد؛ یعنی کرونای آدم‌کش و جامعه-نابودکن؛ باید با این کرونای جدید مبارزه جدی انجام داد.»

پرده اول: اجرای بی‌تنازل

بیست و پنج خرداد هشتاد و هشت. تظاهرات میلیونی سکوت. مطالبه: برگذاری دوباره انتخابات. شعار وحدت‌بخش: رأی من کو؟ حاصل: پاگرفتن جنبش سبز. رهبر: میرحسین موسوی. خواسته اصلی: اجرای بی‌کم و کاست قانون اساسی جمهوری اسلامی. منظور: اجرای اصل ۲۷ قانون اساسی. بر پایه این اصل، تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها آزاد خواهد بود، به دو شرط: راهپیمایی‌ها بدون حمل سلاح باشد و مخل به مبانی اسلام نباشد. اصلی شگفت‌آور در چارچوب جمهوری اسلامی: مردم برای آن که تجمع یا تظاهرات کنند نیازی به دریافت مجوز از هیچ نهاد حکومتی و به‌طور مشخص وزارت کشور ندارند. اصلی «مترقی». بله. اما این «حق» مانند هر حق دیگری که در قانون لحاظ می‌شود «مطلق» نیست. «مقید» است: مشروط است به دو قید. کسانی که تجمع می‌کنند یا به خیابان‌ها می‌ریزند یا فضای عمومی را اشغال می‌کنند نباید سلاح با خود حمل کنند. شرطی «معقول» و «منطقی».

اما این شرط کافی نیست. تجمع مردم نباید مخل به «مبانی» اسلام باشد. صحبت از اجرای بی‌تنازل قانون اساسی جمهوری «اسلامی» است. می‌توان گفت شرط دوم معلول منطقی زیستن در چارچوب حکومتی دینی است. اما چرا «مبانی» اسلام؟ پس سؤال اصلی این است: چه کسی تعیین می‌کند یک تجمع یا تظاهرات مخل به «مبانی» اسلام است؟ جواب: فقیه (یا فقیهان). این جواب هم منطقی می‌نماید. تعیین مخل بودن یا نبودنِ فلان تجمع یا تظاهرات به مبانی اسلام کار اسلام‌شناسان است. مشکل همین است. مبنای اجماع اسلام‌شناسان در مورد «مبانی» و درجه «اخلال» در مبانی چیست؟ جواب: ولایت فقیه. این مسئله استلزام مهمی دارد: خواست اجرای بی‌کم و کاست قانون اساسی جمهوری «اسلامی» یعنی خواست اجرای «تمامی» اصول مندرج در این قانون -- «ولایت (مطلق) فقیه» یکی از اصول این قانون اساسی است.

شانزدهم دی‌ماه شصت و شش: ولی فقیه در نامه‌ای به رئیس‌جمهور می‌نویسد، «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج». حال گره کار روشن می‌شود: در فاصله دی شصت و شش و خرداد هشتاد و هشت آن‌چه از متن قانون به صحنه خیابان کشیده شده است تنش است در درون قانون «اساسی». میلیون‌ها شهروندی که در خرداد هشتاد و هشت مدتی خیابان را تسخیر کردند عملاً تنش میان دو اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را روی صحنه آوردند. می‌دانیم که شورای نگهبان قانون اساسی منظور از «اخلال به مبانی اسلام» را در اصل ۲۷ «تفسیر» نکرده است و می‌دانیم که این قضیه نتیجه‌ای منطقی دارد: تفسیر «ها»ی متعدد از این قید ممکن است. همین مسئله است که لازم می‌آورد ولایت فقیه در جمهوری اسلامی «مطلق» شود. مرجعی باید باشد که، به هر طریق ممکن، نماینده «اجماع» بر سر تفسیر قید «اخلال به مبانی اسلام» باشد و گرنه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. هر لحظه و هر ساعت و هر روز ممکن است در شهرهای ایران گروهی جمع شوند و با استناد به اصل ۲۷ بدون دریافت مجوز از دولت وارد فضاهای عمومی شوند و حق مندرج در متن قانون را اعمال کنند و ادعا کنند که تجمع‌شان مخل به مبانی اسلام نیست. چاره چیست؟ یا باید اصل ۲۷ را از قانون اساسی حذف کرد یا باید شرط‌های دیگری به آن افزود. چه باید کرد؟ مسئله اساسی‌تر این است که

اصل ۲۷ اگر نگوییم تنها مسلماً مهم‌ترین مرده‌ریگ «انقلابی» است که قانون اساسی جمهوری اسلامی به اتکای آن تدوین شده است. تجمع حق مردم است و نیازی به مجوز ندارد اما به شرطی که... از آن‌جا که انقلاب ۵۷ به هر ترتیبی و با هر تفسیری «اسلامی» قلمداد شده است گزیری از مقیدکردن این اصل به عدم اخلال در «مبانی» اسلام نیست. و حال می‌توان گفت چرا اصل ۲۷ طی فرایندی تدریجی اصل ۵۷ را ممکن/ضروری می‌سازد. تابستان شصت و هشت: بازنگری در قانون اساسی - ترکیب «ولایت مطلقه فقیه» جانشین «ولایت فقیه» می‌شود.

دعوا: در اصل ۵۷ لفظ «ولایت مطلقه» آمده است اما به گفته مفسران اختیارات و وظایف ولی فقیه هم‌چنان محدود است، محدود به اختیارات و وظایف مذکور در قانون اساسی. یعنی: اگر میان کارهای ولی فقیه و قانون اساسی تعارضی پیدا شود کسی حق ندارد قانون اساسی را کنار بگذارد. یعنی: خواست اجرای بی‌تنازل قانون اساسی جمهوری اسلامی خواست محدود/مشروط‌کردن اصل ولایت مطلق فقیه است. تنش در ساختار جمهوری اسلامی هست که جنبش سبز از بطن آن زاده شد: تنش میان اصل ۲۷ و اصل ۵۷؛ تنش میان انقلاب ۵۷ و انقلاب «اسلامی»؛ تنش میان صورت قانون و محتوای قانون. این تنش را به دو صورت می‌توان «رفع» کرد: یا «جمهوری» اسلامی باید به‌طور کامل بشود «حکومت» اسلامی (چرا که «حکومت» یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر احکام فرعی آن است. این نکته تکلیف «مبانی» اسلام را در اصل ۲۷ روشن می‌کند: تجمع و تظاهرات در جمهوری اسلامی آزاد است به شرط آن‌که مخل حکومت اسلامی نباشد...); یا جمهوری «اسلامی» باید بشود جمهوری «مردم ایران» (که اکثرشان «مسلمان» اند). نتیجه: این تنش رفع‌ناشدنی است. جنبش سبز به حکم خواسته اصلی‌اش باید به قانون (یعنی به دو اصل ۲۷ و ۵۷ قانون اساسی) تمکین کند. جنبش سبز به لطف اصل ۲۷ به دنیا آمد و به حکم اصل ۵۷ از پا درآمد. رهبر جنبش محکوم به حصر (خانگی) شد و نه حبس (قانونی). کسی نمی‌تواند رهبر جنبش سبز را از حصر درآورد چون فقط یک نفر می‌تواند شرط دوم اصل ۲۷ را تفسیر نهایی کند و بنا به آن تفسیر جنبش سبز تجسم اخلال در کار حکومت اسلامی و در نتیجه اخلال در یکی از مبانی یا مهم‌ترین مبنای اسلام است. جنبش سبز به سرعت از رمق می‌افتد.

جمهوری اسلامی پس از فروکش کردن جنبش، سه انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌کند، مهم‌ترین سازوکار حفظ مشروعیت. میزان مشارکت کم می‌شود اما کسی معیاری برای سنجش نسبت مشروعیت با میزان مشارکت رأی‌دهندگان ندارد. نارضایتی و بحران و بی‌ثباتی هست. تنش‌ها که جنبش سبز را پدید آورد به قوت خود باقی است و رهبر جنبش سبز که دیگر نه یکی از سران فتنه است و نه یکی از رهبران جنبش هم‌چنان در حصر است.

### پرده دوم: همه‌پرسی

رهبر جنبش سبز زنده است. خاطره جنبش سبز زنده است. رهبر جنبش سبز نمی‌تواند از حصر خارج شود. جنبشی که او رهبرش بود دیگر نیست. اگر بیرون بیاید، خاطره آن جنبش می‌میرد. چون از دو حال خارج نیست: یا او از حصر بیرون می‌آید و از در آشتی با سر(ان) نظام درمی‌آید و به فعالیت اصلاحی ادامه می‌دهد و وارد ماجرای می‌شود که مدت‌ها است تمام شده است؛ یا بیرون می‌آید و باز خواستار اجرای بی‌تنازل قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌شود و درگیر پروژه بی‌فرجام رفع تنش اصل ۲۷ و اصل ۵۷... نه. او نمی‌تواند از حصر خارج شود. او نمی‌تواند کاری کند. اما می‌تواند چیزی را «اعلام» کند: شعار وحدت‌بخش جنبش سبز دیگر کارساز نیست. روی این خطاب به کیست؟ جواب منطقی: کسانی که هنوز فکر می‌کنند آن شعار کارساز است. مجموعه کسانی که چنین پنداری دارند اگر تهی نباشد برآستی کوچک است. در جمهوری اسلامی هیچ تجمع یا تظاهرات آزادی که محل به مبانی اسلام نباشد قابل تصور نیست. رهبر جنبش سبز می‌داند — و شاید همیشه می‌دانسته است — که تنش اصلی درون قانون اساسی جمهوری اسلامی رفع‌شدنی نیست. راه حل: تدوین قانون اساسی جدید. چگونه؟ باید پیش‌نویس قانون جدید را به همه‌پرسی گذاشت. چگونه؟ در انتخاباتی آزاد و منصفانه. و بعد؟ تشکیل مجلس مؤسسان. و بعد؟ استقرار نظامی مبتنی بر حاکمیت قانون و مطابق با «موازین حقوق انسانی و برخاسته از اراده مردم». پس اسلام؟ رهبر جنبش سبز می‌داند که پیشنهادش عملی نیست. خودش می‌گوید، این پیشنهاد «ابهام‌هایی» دارد. و کم‌ترین ابهام‌ها به تعبیر او: چه کسی

قرار است این پیشنهاد را بپذیرد؟ میرحسین می‌گوید «ابهام»، هرچند می‌داند و می‌دانیم که جواب واضح است: ولی فقیه. و همه می‌دانند که، ولی/ولایت فقیه نمی‌تواند این پیشنهاد را بپذیرد. ولی فرض محال محال نیست. «ابهام» دوم: چه کسی قرار است آن را به اجرا بگذارد؟ دولت (ابراهیم رئیسی)؟ مجلس (شورای اسلامی)؟ این دو ابهام به تعبیر رهبر جنبش سبز «کمترین» ابهام‌های پیشنهاد او است. «بالاخر»: «چه باید کرد تا چهل سال بعد از نو به همین نقطه بازنگردیم؟» رهبر جنبش سبز به‌درستی یادآور می‌شود که اقتدار در سلاح و سرکوب نیست بلکه در همراهی «ملت» است. و او و ما خوب می‌دانیم که، در جمهوری اسلامی مراد از همراهی «التزام عملی» است. یعنی: وضع موجود را تاب‌آوردن به‌هواوی بقای امنیت. هرچه نباشد، نظام مستقر هم‌چنان به شهروندان خود «خدمات» می‌دهد. بله. کارآمد نیست. کسی از آن راضی نیست. شخص اول مملکت هم راضی نیست. اقتصاد بی‌سامان است. اما قانون به هر شکل‌اش از بی‌قانونی بهتر است. رهبر جنبش دیگر از اسلام و ارزش‌های انقلاب اسلامی حرفی نمی‌زند. از «نجات ایران» می‌گوید و از «مردم». رهبر جنبش سبز چیز مهمی را «اعلام» می‌کند. پیشنهادی «منطقی» می‌دهد. اما روی سخن‌اش به سوی کیست؟ به چه کسی پیشنهاد می‌دهد؟

چیزی که اصل ۲۷ و اصل ۵۷ را به هم پیوند می‌دهد (مبانی) اسلام است. اصل ۲۷ یگانه اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی است که برای «مردم» (و نه «ملت») حقی قائل است: هر کسی می‌تواند به خیابان بیاید و در تجمعی شرکت کند، به شرط آن که با خودش سلاح حمل نکند و کاری نکند یا حرفی نزند یا شعاری ندهد که مخل به مبانی اسلام باشد. پس در جمهوری اسلامی می‌توان در هر تظاهراتی شرکت کرد که بر پایهٔ مطالبه‌ای شکل گرفته باشد که کاری به «مبانی اسلام» نداشته باشد. اما می‌دانیم که در جمهوری اسلامی این ممکن نیست چون بنا به اصل ۵۷ مهم‌ترین مبناي اسلام «حکومت» است. خواست اجرای «بی‌تنازل» فقط در صورتی تحقق می‌یابد که چیزی در قانون اساسی موجود تغییر کند، چیزی اساسی، چیزی که تغییرش در گرو همه‌پرسی است. به این اعتبار، «خواست» همه‌پرسی از دل خواست اجرای «بی‌تنازل» برآمده است. اما نه. خواست همه‌پرسی در لحظه‌ای صورت می‌بندد که مطالبه به صورت «دعوی» درمی‌آید. این لحظه در انتهای تابستان چهارصد و یک روی می‌دهد. تجمع یا

تظاهراتی را تصور کنید که در آن شرکت‌کنندگان خواستار آزادی پوشش شوند، خواستار رفع حجاب اجباری. در قانون اساسی جمهوری اسلامی اشاره صریح و مستقیمی به مسئله حجاب و الزام به رعایت آن در معابر و انظار عمومی به چشم نمی‌خورد.

سؤال: کسانی که بدون حمل سلاح در خیابان به «قانون» حجاب اجباری اعتراض می‌کنند، آیا مخل «مبانی» اسلام می‌شوند؟

جواب این سؤال را فقط یک نفر می‌تواند بدهد. ولی قبل از آن باید پرسید این قانون از کجا آمده است: اصل ۷۱. «مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند.» قضیه روشن است: قانون اساسی اختیارات گسترده‌ای به مجلس شورای اسلامی بخشیده است، نه فقط در حیطه قانون‌گذاری بلکه در میدان «تفسیر» قانون. سال ۱۳۷۵، در آستانه شکل‌گیری جریان دوم خرداد: «هر کس در انظار و اماکن عمومی و معابر علناً تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل، به حبس از ۱۰ روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شود و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نیست، ولی عفت عمومی را جریحه‌دار کند، فقط به حبس از ۱۰ روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد...» گذشته از محتوای این ماده قانونی، مسئله بر سر این است که مجلس شورای اسلامی در «عموم» مسائل می‌تواند قانون وضع کند. آخرین رئیس جمهور «نظام مقدس» در سالگرد اعلام نتایج همه‌پرسی نظام جمهوری اسلامی می‌گوید، حجاب «امری قانونی» است و اضافه می‌کند، «اگر کسی با آن مخالف است می‌توان درباره‌اش گفتگو کرد.» بله. گفتگو در هر زمینه‌ای ممکن است اما اصل استدلال این است: «اما ما امروز یک الزام قانونی داریم و پایبندی به قانون جامعه را قانونمند می‌سازد.» قیام چهارصد و یک قیامی در مقابل «یک» الزام قانونی است. از این پس دعوا بر سر تعداد است. از چه کسی باید پرسید که چه زمانی باید خواست همه‌پرسی را مطرح کرد؟ خواست همه‌پرسی زاده قیام مردمی است. در تبصره قانون حجاب آمده است، «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر می‌شوند به حبس (ده روز تا دو ماه) یا جزای نقدی (پنجاه تا پانصد هزار ریال) محکوم خواهند شد.» تبصره‌ای حاکی از رأفت اسلامی: حال باید تجمع‌هایی را تصور کرد که بدون حمل سلاح و بدون اخلال در مبانی اسلام شکل می‌گیرند و در آن‌ها زنانی بدون حجاب «شرعی» در معابر عمومی ظاهر می‌شوند. طبق قانون، با این زنان چه باید کرد؟ حبس یا جریمه نقدی؟ مامشات یا مدارا؟

طرح مسئله حجاب اجباری لاجرم به طرح «خواست» همه‌پرسی راه می‌برد. چرا؟ مسئله بر سر اجباری بودن یا قانونی بودن است: حجاب در جمهوری اسلامی «اجباری» است یا «قانونی»؟ وقتی امری مسیر قانون‌گذاری را به شکلی «دموکراتیک» طی می‌کند و به صورت «قانون» درمی‌آید، چگونه می‌توان آن را «اجباری» خواند؟ شهروندان «باید» قانون را رعایت کنند چون شهروندند. یعنی: «مجبور» نیستند. این «باید» حاصل یک «انتخاب» است، انتخاب شهروند بودن است. شهروند چون شهروند است قانون‌ها را رعایت می‌کند: قانون مالیات، قانون‌های راهنمایی و رانندگی و... قانون حجاب شرعی-اسلامی. شهروند «مجبور» نیست قانون‌های راهنمایی و رانندگی را رعایت کند. نتیجه: زنانی که «قانون» حجاب را رعایت نمی‌کنند در عمل منزلت شهروندی خویش را زیر سؤال می‌برند. بله. می‌توان گفت رعایت هر قانونی «اجباری» است اما لابد فرق هست میان الزام و التزامی که برخاسته از انتخابی اولیه و معلول منطقی آن (در این مورد، شهروندبودن) است و الزام یا التزامی که بر شهروند «تحمیل» می‌شود.

۱۴ دی ۱۴۰۱: رهبر جمهوری اسلامی اعلام می‌کند «کسانی که حجاب ضعیف دارند هم دختران خود ما هستند.» یادآوری این تمایز در متن خیزش انقلابی مردم بی‌اندازه مهم است. فرق هست میان ضعیف‌حجاب و بی‌حجاب. کسانی که در تاریخ جمهوری اسلامی با تعبیرهای گوناگونی چون «شُل» حجاب و «بد» حجاب و در نهایت «ضعیف» حجاب وصف می‌شوند در تحلیل نهایی قانون را رعایت می‌کنند. این حکم در مورد همه قانون‌ها صدق می‌کند: هیچ شهروندی هیچ قانونی را صد در صد رعایت نمی‌کند، چه قانون مالیات باشد چه قانون‌های راهنمایی و رانندگی و چه... قانون حجاب. کسی که «بی» حجاب در فضای عمومی ظاهر می‌شود بی‌آن‌که چیزی بگوید یا چیزی بخواهد اعلام می‌کند که به یکی از قانون‌های جمهوری اسلامی پایبند نیست - درست‌تر بگوییم، او با نفس پدیدار شدن‌اش به این شکل اعلام می‌کند که به «یک» قانون پایبند نیست، شاید به «مهم‌ترین» قانون. نظام در وضعیت‌های استثنایی خودساخته آغوش‌اش را به روی زنان بی‌حجاب هم باز می‌کند اما در وضعیت‌های «عادی»؟ از دید رهبر جمهوری اسلامی، «حجاب بی‌تردید یک ضرورت شرعی و خدشه‌ناپذیر است اما این ضرورت خدشه‌ناپذیر نباید موجب شود



کسانی که به صورت کامل حجاب را رعایت نمی‌کنند به بی‌دینی یا ضدانقلابی متهم شوند»، هم‌چنان که نباید کسانی را که قانون‌های راهنمایی و رانندگی را به صورت «کامل» رعایت نمی‌کنند متهم به ضدانقلاب بودن کرد. با زنان بی‌حجاب چه باید کرد؟

### پرده سوم: شور تأسیس

دهم فروردین ۱۴۰۲: وزارت کشور سرانجام درباره حجاب بیانیه می‌دهد. مشکل به بنیاد قانون اساسی جمهوری اسلامی برمی‌گردد. چرا زنان «باید» حجاب را رعایت کنند؟ به حکم رساله‌های فقهی مراجع تقلید؟ به حکم قرآن؟ اگر زنی مسلمان نباشد چه؟ اگر مسلمان باشد و از مرجع‌ای تقلید نکند چه؟ به حکم قانون؟ به موجب اصل شهروند بودن؟ وزارت کشور در بیانیه‌اش به قانون اساسی ارجاع نمی‌کند. (کاری که رئیس‌جمهور دو روز بعد خواهد کرد). وزارت کشور اعلام می‌کند که در «اصول و احکام دینی و ارزش‌های سنتی» به هیچ‌وجه «تساهل» نمی‌کند. به این‌سان استناد قوه مجریه به دین و سنت است نه قانون. نویسنده بیانیه، حجاب را «ضرورت شرعی» و یکی از «اصول عملی» جمهوری اسلامی می‌خواند. و کمی بعد به عرف یا نظر یا عادت اکثریت اشاره می‌کند: «با توجه به پایبندی اکثریت قاطع بانوان و دختران ایرانی به این امر با تأکید مجدد بر لزوم رعایت حجاب در همه اماکن و معابر عمومی و ضمن اعلام حمایت از همه آمران به معروف و ناهیان از منکر در سراسر کشور، دستگاه محترم قضائی، ضابطان و سایر نهادهای ذیربط نسبت به مواجهه با معدود هنجارشکنان اقدام خواهند نمود و اجازه تعدی به حریم و هویت مقدس زن مسلمان ایرانی را نخواهند داد.» اتفاق مهمی در این بیانیه افتاده است: تمام استنادها به وجه تأسیسی قانون‌های جمهوری اسلامی است: پایبندی اکثریت و معدود بودن هنجارشکنان و هویت مقدس زن مسلمان ایرانی. مطمئن‌ترین و شاید کارسازترین راه مقابله با زنان بی‌حجاب سلب حقوق شهروندی از ایشان است. زن ایرانی مادام که شهروند جمهوری اسلامی است «باید» حجاب را رعایت کند - و تا اطلاع ثانوی نه به صورت کامل. راهی که نظام حاکم دارد خودداری

از ارائه خدمات به زنان بی‌حجاب و سلب فرصت اشتغال در نهادهای دولتی و محروم‌ساختن ایشان از هر امکان یا نعمتی است که مشروط به شهروند بودن است. به این‌سان، زنانی که می‌خواهند حجاب از سر بردارند فقط در یک جا می‌توانند عرض اندام کنند: فضای عمومی. در فضای عمومی با ایشان فقط می‌توان «برخورد» کرد و این یعنی تکرار پروژه گشت ارشاد که دیگر بزرگ‌ترین کابوس دستگاه حاکم شده است. در اماکن دولتی تا این نظام برقرار است درهای تزویر و ریا باز خواهد بود. زنان آزاده ایرانی در آستانه مهم‌ترین تصمیم تاریخی خویش ایستاده‌اند، این به یک اعتبار «دم جنون» ایشان است: می‌توانند دیگر شهروند جمهوری اسلامی نباشند. می‌توانند بدل شوند به انسان‌هایی که فقط شور دارند. سایر شهروندانی که در موقعیت‌های مختلف امکان ارائه خدمات به زنان بی‌حجاب یا خودداری از ارائه خدمات به ایشان دارند در وضعیتی آستانه‌ای، مانند وضعیت زنان بی‌حجاب، قرار می‌گیرند. اما شوری که ایشان را به دم جنون رسانده همان شور تأسیس است. زنان بی‌حجابی که در فضای عمومی پرسه می‌زنند سلول‌های اکنون جدای اجتماع رهایی‌یافته ایرانی است که دستکم شش ماه است در هوای انقلاب نفس کشیده‌اند. شور تأسیس در شهروندانی درمی‌گیرد که یکباره تصمیم می‌گیرند شهروند نباشند. قانون اساسی جمهوری اسلامی در وجه تمایزبخش خویش متکی به دین است و، هم‌چنان‌که محمدرضا نیکفر به صورتی موجز بیان کرده است، تدوین‌کنندگان این قانون می‌پندارند یا وانمود می‌کنند که می‌پندارند «دین یک بار برای همیشه تأسیس شده است و وظیفه بندگان پیروی ابدی از آن است.» نتیجه: «ابداع» مصداق «کفر» است. زنانی که تصمیم می‌گیرند در خیابان‌های ایران امروز بی‌حجاب (و نه شُل/بد/ضعیف-حجاب) ظاهر شوند تنش اصلی اصل ۲۷ و اصل ۵۷ قانون اساسی را به قالب دعوی تأسیس نظمی نو درمی‌آورند.

پلیس جمهوری اسلامی هم سرانجام اطلاعیه داد. استدلال نویسندگان اطلاعیه پلیس ترکیبی از بیانیه وزارت کشور و سخنان آخرین رئیس جمهور نظام مقدس است: «پلیس در چارچوب حفظ ارزش‌ها و تقویت سلامت روانی جامعه هیچ نوع رفتار و کنش فردی و جمعی مغایر با قانون را بر نمی‌تابد و با هر فعل و اقدامی که امنیت روانی و آرامش عمومی را دستخوش چالش کند بر

اساس "مُرّ قانون" برخورد می‌کند. مرکز اطلاع‌رسانی پلیس از تهدید جالب توجهی رونمایی می‌کند: «پلیس با ارسال مستندات و پیام اخطار به ناقضان قانون حجاب و عفت عمومی، در زمان و مکان مورد نظر، آن‌ها را نسبت به عواقب قانونی تکرار این جرم مطلع می‌کند.» این تهدید اشاره به وجه جالب توجهی از دستگاه نظارت و سرکوب و کنترل دارد: باید در تمام زمان‌ها و مکان‌ها وسایلی برای ضبط مصداق‌های نقض قانون حجاب تعبیه کرد. بله. در بانک‌ها و رستوران‌ها و سینماها و سالن‌های تئاتر و مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها و فروشگاه‌ها و... راه حل: نصب دوربین‌های مدار بسته. اما کوچه و خیابان و پارک و میدان‌های شهر چه؟ باید زنان بی‌حجاب را از «عواقب قانونی تکرار این جرم» مطلع کرد. یعنی: باید جریمه‌شان کرد. جریمه؟ اقتصادی؟ بعد: حبس؟ بعد: محروم کردن از مجموعه حقوق شهروندی؟ زنان بی‌حجاب (نا)شهروندان انقلابی‌اند که هسته‌اش در قیام پاییز شکل گرفته است. می‌توان دانشجویان را خسته و فرسوده کرد. می‌توان دانش‌آموزان را تهدید کرد. می‌توان به کارگران وعده(های سرِ خرمن) داد. می‌توان به بازی‌های خفت‌بار دیپلماتیک ادامه داد. می‌توان به اشارهٔ روسیه و چین با آل سعود مذاکره کرد. می‌توان دل‌ها را به بازی‌های اعتدالی خوش کرد: برجام. با زنانی که در خیابان بی‌حجاب می‌چرخند...

## پردهٔ آخر: دختران انقلاب

صبح چهارشنبه. ششم دی ماه نود و شش. چند روز پیش‌از آغاز اعتراضات دی ماه، زن جوانی، با گرم‌کن ساده‌ای بر تن، در تقاطع خیابان انقلاب و وصال شیرازی تهران روی سکویی می‌ایستد و روسری سفیدی را که بر سر چوبی بسته تکان می‌دهد. هیچ نمی‌گوید. هیچ نمی‌خواهد. «خاموش‌ترین کلماتند که طوفان می‌آورند. افکاری که با پای کبوتران می‌آیند جهان را راه می‌برند.» دختر خیابان انقلاب خبر از طوفانی می‌داد که در آستانهٔ پاییز چهارصد و یک ایران را درنوردید. تصویر نخستین دختر (خیابان) انقلاب ثبت خواهش ابدی آزادی در نظامی است که از مصادرهٔ انرژی انقلاب تغذیه کرده است. اگر چنان‌که نخستین

فیلسوف تاریخ غرب گفته است، «زمان تصویر متحرک ابدیت» باشد شاید بتوان گفت قیام ژینا تصویر متحرک ابدیت ژست ویدا است.

شخص اول مملکت در فروردین ۱۴۰۲ به مخاطبان همیشگی‌اش یادآور می‌شود که حجاب «نه محدودیتی دولتی» بلکه «محدودیتی شرعی و قانونی» است. پرده آخر نمایش جمهوری اسلامی با تأکید بر این «و» رقم می‌خورد: این شاید اجرای تنش مشروطه و مشروعه در لحظه ورود ایران به تاریخ جهان مدرن باشد. روشن است که شخص اول مملکت مجبور است مسئله حجاب را هم به دشمن ربط دهد: «بسیاری از کسانی که کشف حجاب می‌کنند از پشت پرده تحریک به این کار، یعنی دستگاه‌های جاسوسی دشمن، مطلع نیستند، اگر بدانند پشت کشف حجاب و مبارزه با حجاب چه کسانی و دستگاه‌هایی هستند، این کار را نمی‌کنند چون خیلی از آن‌ها اهل دین و تضرع و ماه رمضان و دعا هستند.» و کسی شک ندارد که شخص اول مملکت می‌داند کشف حجاب و مبارزه با حجاب «پشتی» ندارد. از دید او مسئله اصلی اقتصاد است. سال‌ها است که وانمود می‌کند که معتقد است مسئله اصلی اقتصاد است: (مهار) تورم و (رشد) تولید و همه می‌دانند که او خوب‌تر از همه می‌داند که مسئله بر سر بلوغ و آزادی است. سال‌ها است که وانمود می‌کند دختران انقلاب را نمی‌بیند. او اعلام می‌کند «مسئله کشف حجاب قطعاً حل خواهد شد» و باز بهتر از هر کس دیگر می‌داند که این مسئله فقط در یک صورت «حل» خواهد شد. وزارت کشور در دهم فروردین گفته بود سرویس‌های امنیتی غرب با «پیش‌رانی افرادی معلوم‌الحال و فاسدالعقیده» از خارج کشور پروژه‌ای را برنامه‌ریزی کردند که «در آخرین پرده با شعار عوام‌فریبانه زن زندگی آزادی تلاش کرد اهداف شوم خود را در هاله مقدس زنانه مخفی کند». وزارت کشور از «آخرین پرده پروژه» ای سخن می‌گوید که دشمن برای حمله به «ذهن و قلب نوجوان و جوان ایرانی» به کار بسته است. آری. این پرده آخر است: در انتهای این پرده، شور تأسیس در هوای انقلاب ذهن و جسم نوجوانان و جوانان ایرانی را رها خواهد کرد. زنانی که بی‌حجاب در خیابان پرسه می‌زنند در درجه صفر شهروندی به تأسیس نظم نو اشاره می‌کنند. این نظم هم‌اکنون تأسیس شده است – حاکمان و فاتحان امروز چاره‌ای ندارند جز این که خود را به ندیدن بزنند.